

ارجاع، مصداق‌های واقعی و مصداق‌های گفتمانی

بهلول علائی*

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۷/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۱۵

چکیده

نظریهٔ ارجاع مستقیم در مورد برخی مسائل معنی‌شناختی، از جمله مسئلهٔ ارجاع به لاجود و مسئلهٔ جایگزینی اسامی خاص هم‌مرجع در جمله‌های نگرش گزاره‌ای با مشکل مواجه می‌شود؛ زیرا تنها چیزی که در این نظریه معنی یک عبارت را تشکیل می‌دهد مصداق مرتبط با آن است. در این مقاله، سعی بر آن است که با تکیه بر آنچه «مصداق گفتمانی» نامیده می‌شود، به دو پرسش اساسی در این زمینه پاسخ داده شود: الف) چرا جایگزینی دو عبارت هم‌مرجع در یک جملهٔ نگرش گزاره‌ای ارزش صدق جمله را تغییر می‌دهد؟ ب) چگونه می‌توان به ماهیت‌هایی در متن ارجاع داد که به مصداقی واقعی در جهان خارج ارتباط نمی‌یابند؟ در پاسخ، گفته می‌شود که آنچه مرجع عبارات را تشکیل می‌دهد، مصداق‌های گفتمانی مرتبط با یک یا چند مصداق واقعی متشکل یا یک مصداق انتزاعی غیرمتشکل است. در واقع، ارجاع پدیده‌ای پویا و چند سطحی است که زبان و جهان توأمأ در آن دخیل‌اند.

واژگان کلیدی: ارجاع مستقیم، مصداق گفتمانی، جایگزینی، جمله‌های نگرش گزاره‌ای، لاجود.

۱. مقدمه

دست کم، آن عده از فلاسفه زبان که طرفدار «نظریه ارجاع مستقیم»^۱ اند به هنگام بحث از معنی عبارات زبان، از ارجاع آن‌ها به مصداق‌های جهان خارج صحبت می‌کنند؛ مصداق‌هایی که همزمان با فراگویی جمله‌ها موجودیت دارند یا دست کم زمانی موجود بوده‌اند (کریپکی، ۱۹۸۰/۱۹۷۲؛ کاپلان، ۱۹۷۷). این نظریه در مواجهه با برخی مسائل معنی‌شناختی به مشکل بر می‌خورد. بیاپید در همین ابتدا با آوردن نمونه‌هایی، آن مسائل را معرفی کرده موضع نظریه ارجاع مستقیم را درباره هریک از آن‌ها به اجمال ذکر کنیم.

یکی از مسائل نظریه ارجاع مستقیم، مسئله ارجاع به لاجودهاست. در این مورد می‌توان به نمونه‌ای نظیر (۱) اشاره کرد که نهاد آن، یک اسم خاص لاجود^۲ است.

(۱) سیمرغ، ذال را به لانه‌اش برد.

در این جمله «سیمرغ» یک اسم خاص است و در عین حال، بر مصداقی در جهان خارج دلالت نمی‌کند، مگر این که بگوییم در «جهان ممکن»^۳ی که همان جهان شاهنامه است، سیمرغ وجود دارد یا مدعی شویم که سیمرغ به عنوان موجودی انتزاعی از نوعی وجود برخوردار است و به این شکل مسئله ارجاع به لاجودها را حل کنیم. حال به نمونه‌ای توجه کنید که مسئله «نفی وجود»^۴ را مطرح می‌کند.

(۲) سیمرغ، وجود ندارد.

در اینجا نیز «سیمرغ» چیزی نیست که در جهان واقعی مصداقی داشته باشد. در عین حال، همین عبارت ممکن است در جهان ممکن دیگری مصداق داشته باشد. بنابراین همین گفته، توضیحی برای صدق جمله بالا خواهد بود. به عبارت دیگر، اگرچه سیمرغ در یک جهان ممکن مصداق دارد، در جهان واقعی اطراف ما مصداق ندارد و این جمله وجود سیمرغ در جهان واقعی را نفی می‌کند نه وجود آن در همه جهان‌های ممکن را. بدین ترتیب، مسئله نفی وجود نیز در قالب نظریه ارجاع مستقیم قابل حل می‌نماید.

اما، بزرگترین مشکلی که برای نظریه ارجاع مستقیم پیش‌بینی می‌شود، مسئله اسامی خاص هم‌مرجع^۵ در جمله‌های این‌همانی و جایگزینی^۶ آن اسامی، در «جمله‌های نگرش گزاره‌ای»^۷ است، زیرا، نظریه ارجاع مستقیم ابزاری مانند مفهوم^۸ فرگه‌ای (ر. ک. فرگه، ۱۸۹۲) یا وصف معرف^۹ راسل (۱۹۱۹) در اختیار ندارد تا از طریق آن این‌همانی و جایگزینی را توضیح دهد. تنها چیزی که این نظریه برای معنی یک اسم خاص قائل است، ارجاع/ مصداق است. با این تفصیل، فرض کنید یک

دانشجوی فلسفه در کشور انگلستان به تازگی مطالعه خود را در مورد فلسفه اسلامی آغاز کرده است. او با اسم «اویسینا»^{۱۰} آشناست اما کسی را به اسم «ابوعلی سینا» نمی‌شناسد. بنابراین از استادش درباره فیلسوفی به نام «ابوعلی سینا» یک راهنمایی اولیه می‌خواهد و استادش از میان دو جمله این‌همانی زیر، نمونه (۳الف) را به وی می‌گوید.

(۳) الف. ابوعلی سینا، همان اویسنا است.

ب. ابوعلی سینا، همان ابوعلی سینا است.

عبارات «ابوعلی سینا» و «اویسنا» از ارجاع واحدی برخوردارند. حال اگر معنی یک عبارت را فقط ارجاع آن بدانیم، چگونه می‌شود تفاوت (۳الف) و (۳ب) را توضیح داد و تبیینی برای اطلاع نوری موجود در نمونه (۳الف) ارائه داد؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌شود توضیح داد که چرا جایگزین ساختن عبارات «ابوعلی سینا» و «اویسنا» ارزش خبری جمله را تغییر می‌دهد و چرا پاسخ (۳ب) از طرف استاد آن دانشجو دور از انتظار است. معلوم است که در اینجا مفهوم جهان‌های ممکن نیز هیچ کمکی به حل مسئله نمی‌کند.

در مورد جایگزینی در جمله‌های نگرش گزاره‌ای مسئله از این هم مشکل‌تر می‌شود. تصور کنید که نام آن دانشجوی انگلیسی جونز است و او هنوز در مورد اویسنا از استاد خود راهنمایی نخواست است. حالا دو نمونه زیر را در نظر می‌گیریم.

(۴) الف. جونز مطمئن است که اویسنا، نویسنده کتاب شفا است.

ب. جونز مطمئن است که ابوعلی سینا، نویسنده کتاب شفا است.

اگر بدون توجه به هیچ الگو یا نظریه خاصی به قضاوت درباره این دو جمله بنشینیم، باید از صادق بودن جمله درونه زیرخطدار در (۴الف) به صادق بودن جمله درونه زیرخطدار در (۴ب) برسیم. در حالی که ممکن است کل جمله (۴الف) صادق باشد و جمله (۴ب) در کلیت آن کاذب باشد. دلیل این امر آن است که این دو جمله، به دو نگرش متفاوت در مورد جونز اشاره دارند. حالا که بر اساس نظریه ارجاع مستقیم، قرار است دو عبارت «ابوعلی سینا» و «اویسنا» به یک مصداق واحد ارجاع دهند و معنی چیزی جز ارجاع نیست، چرا امکان دارد (۴الف) صادق و (۴ب) کاذب باشد؟

طرفداران نظریه ارجاع مستقیم در برخورد با مسئله جایگزینی از دو دیدگاه بهره می‌گیرند که یکی «دیدگاه ایجابی»^{۱۱} و دیگری «دیدگاه سلبی»^{۱۲} است (لاپکن، ۲۰۰۸، ص ۵۳-۴۹). در راهکار ایجابی، دو عبارت «ابوعلی سینا» و «اویسنا» جانشین هم می‌شوند بدون این که ارزش صدق جمله تغییر کند؛ زیرا از نظر دارنده نگرش - که در اینجا جونز است - این دو عبارت

به یک مصداق واحد اشاره دارند. در راهکار سلبی، گفته می‌شود که در جهان خارج فردی وجود دارد که نویسنده کتاب شفا است و فرقی نمی‌کند که این فرد را اویسنا بنامیم یا ابوعلی سینا. این استدلال‌ها، از مقبولیت عام در میان معنی‌شناسان و فلاسفه زبان برخوردار نبوده‌اند. از سوی دیگر، مدت‌ها قبل از آن که نظریه ارجاع مستقیم مطرح شود، افرادی مانند کواین (۱۹۵۶) و دیویدسن (۱۹۶۹) سعی در حل معمای جایگزینی داشته‌اند؛ اما راه‌حلهای پیشنهادی آنها با معایب عمده‌ای همراه بوده است (برای اطلاع از جزئیات این معایب می‌توان به ابوت، ۲۰۱۰، فصل ۵ مراجعه کرد).

در این مقاله، سعی داریم با تکیه بر مفهومی به نام «مصداق گفتمانی»^{۱۳}، مسئله ارجاع به لاجودها و مسئله جایگزینی اسمی خاص هم‌مرجع در جمله‌های نگرش گزاره‌ای را به نحوی مطلوبتر حل کنیم و حد امکان برای مسائل ظاهراً حل شده دیگر نیز راه حل بهتری ارائه دهیم. برای نیل به این مقصود، ابتدا آن مفهوم را معرفی کرده و ابعاد مختلف آن را با مراجعه به نمونه‌هایی از زبان فارسی به اجمال بررسی می‌کنیم. سپس، قابلیت‌های آن مفهوم را در حل مسائل فوق به کار خواهیم گرفت.

۲. مصداق‌های گفتمانی

«مصداق گفتمانی» مفهومی است که برای اولین بار از سوی کارتونن (۱۹۷۶) معرفی شده است. این مصداق‌ها، ماهیت‌هایی در گفتمان هستند که بازتاب افراد یا اشیاء موجود در جهان خارج‌اند. فرض گوینده آن است که شنونده ماهیت‌های واقعی مربوط به هریک از مصداق‌های گفتمانی را می‌شناسد. این مصداق‌ها، معمولاً به وسیله گروه‌های اسمی مختلف مانند گروه‌های اسمی معرفه (در زبان انگلیسی) و ضمایر بازنمایی شده یا ارجاع می‌شوند. ویژگی اساسی مصداق‌های گفتمانی آن است که نه تنها نماینده ماهیت‌های واقعی موجود در جهان خارج هستند بلکه نماینده دو دسته دیگر از ماهیت‌ها نیز هستند: الف) ماهیت‌هایی که در زمان و مکان قابل تشخیص‌اند، مانند موقعیت‌ها، حوادث، وضعیت‌ها، فرایندها و اعمال. ب) مفاهیم و ماهیت‌های ذهنی نظیر «تک‌شاخ» و «عمو نوروز» و نیز حقایق ریاضی.

نظر بر این است که گوینده یا نویسنده یک متن ملاحظاتی را در انتخاب هریک از انواع گروه‌های اسمی برای ارجاع دادن به یک مصداق گفتمانی در نظر می‌گیرد تا رسیدن مخاطب به اطلاعات دلخواه وی میسر شود. پرنس (۱۹۸۱) معتقد است که گوینده یا نویسنده

به هنگام ارائه اطلاعات به شنونده یا خواننده، میزان آشنایی وی با ماهیت مورد نظر را به‌عنوان معیاری برای انتخاب انواع گروه‌های اسمی مد نظر قرار می‌دهد. از نظر وی، انواع ماهیت‌ها از نظر میزان آشنایی مخاطب با آنها عبارتند از: الف) ماهیت‌هایی که مخاطب به‌هیچ وجه با آنها آشنا نیست و برای اولین بار به وی معرفی می‌شوند. این دسته از ماهیت‌ها «کاملاً نو»^{۱۴} هستند. ب) ماهیت‌هایی که مخاطب با آنها آشناست، اما در کلام نامی از آنها برده نشده است. اینها، ماهیت‌های «استفاده نشده»^{۱۵} اند. پ) ماهیت‌هایی که در کلام به وضوح ذکر نشده‌اند، اما مخاطب قادر است آنها را استنباط کند. از این رو، این ماهیت‌ها «استنباط‌شدنی»^{۱۶} اند. ت) ماهیت‌هایی که به سبب ذکر شدنشان در کلام یا برجستگی در بافت گفتگو مورد توجه مخاطب قرار گرفته‌اند و «انگیخته»^{۱۷} شده‌اند. پرنس (۱۹۸۱: ۲۴۷) یک پیوستار کلی از انواع ماهیت‌ها، بر حسب آشنایی مفروض مخاطب با آنها را به شکل زیر ارائه داده است.

۵) کاملاً نو < کاملاً نوی وابسته^{۱۸} < استنباط‌شدنی ملحوظ^{۱۹} < استنباط‌شدنی < استفاده نشده < انگیخته

در این پیوستار، ماهیت کاملاً نو، ماهیتی است که مخاطب از آن بی‌اطلاع است و معمولاً با استفاده از گروه اسمی نکره در گفتمان بازنمایی می‌شود. ماهیت کاملاً نوی وابسته، ماهیتی است که به تنهایی کاملاً نو است؛ و به واسطه ارتباط با یک ماهیت آشناست که آن ماهیت نیز آشنا فرض می‌شود. مثلاً در جایی که قبلاً از «حسن» نام برده‌ایم و اکنون از عبارت «پدر حسن» نام می‌بریم، این عبارت اخیر ماهیت کاملاً نوی وابسته تلقی خواهد شد. ماهیت استنباط‌شدنی ملحوظ، ماهیتی است که اکثراً در «انفصال از کل»^{۲۰} آنها ملاحظه می‌شود. برای نمونه، وقتی که از عبارت «بچه‌های شلوغ مدرسه» استفاده می‌کنیم و سپس، در ادامه کلام، عبارت «سه نفر از این بچه‌های شلوغ مدرسه» را می‌آوریم، در واقع به ماهیت استنباط‌شدنی ملحوظ در عبارتی دیگر اشاره کرده‌ایم. ماهیت استنباط‌شدنی، ماهیتی است که صراحتاً در متن ذکر نشده است ولی بر اساس اطلاعاتی دیگر در متن، برای مخاطب قابل درک است. برای مثال، در متنی که قبلاً از ویژگی مدرسه علی صحبت شده، «معلم علی» ماهیتی استنباط‌شدنی محسوب می‌شود. ماهیت استفاده‌نشده، ماهیتی آشنا برای مخاطب است که برای اولین بار در متن به کار رفته است؛ و از این رو، نوعی ماهیت نو تلقی می‌شود. نهایتاً، ماهیت انگیخته، ماهیتی است که قبلاً در متن بدان اشاره شده یا از طریق بافت موقعیت قابل حصول است. اکنون که انواع ماهیت‌های گفتمانی مورد نظر پرنس را مختصراً ذکر کردیم، اجازه دهید ماهیت‌های مورد نظر

وی را - در صورت امکان - در قطعه‌ای از قصه «ماهی سیاه کوچولو» اثر صمد بهرنگی، مشخص سازیم:

۶) یک ماهی سیاه کوچولو [کاملاً نو] بود که با مادرش [کاملاً نوی وابسته] در جویباری [کاملاً نو] زندگی می‌کرد. این جویبار [انگیخته] از دیواره‌های سنگی کوه [کاملاً نو] بیرون می‌زد و در ته دره [استنباط شدنی] روان می‌شد. خانه ماهی سیاه کوچولو و مادرش [کاملاً نوی وابسته] پشت سنگ سیاهی [کاملاً نو] بود؛ زیر سقفی از خزه [کاملاً نو]. شب‌ها [استنباط شدنی]، دوتایی [انگیخته] زیر خزه‌ها [انگیخته] می‌خوابیدند.

ملاحظه می‌شود که ماهیت‌های کاملاً نو، با استفاده از گروه‌های اسمی نکره نظیر «یک ماهی سیاه کوچولو» یا «جویباری» و یا گروه اسم مانند «خزه» بیان شده‌اند. ماهیت‌های کاملاً نوی وابسته، از طریق گروه‌های اسمی ملکی، نظیر «مادرش» و «خانه ماهی سیاه کوچولو و مادرش» ذکر شده‌اند. از طرف دیگر، ماهیت‌های استنباط شدنی، با استفاده از ترکیب‌های وصفی و اضافی (غیر ملکی) و نیز گروه‌های اسم عام، و ماهیت‌های انگیخته با استفاده از گروه‌های اسمی عام و ضمیری بازنمایی شده‌اند.

پرینس (۱۹۹۲) با اعمال تجدیدنظری در دیدگاه خود، آشنا بودن یا ناآشنا بودن ماهیت مورد نظر را از دو منظر مورد توجه قرار داده است: مخاطب و گفتمان. بر این اساس، چهار شق برای یک ماهیت گفتمانی قابل تصور است: ماهیت مخاطب‌کهنه-گفتمان‌کهنه، ماهیت مخاطب‌نو-گفتمان‌نو، ماهیت مخاطب‌نو-گفتمان‌کهنه (که معمولاً نمود پیدا نمی‌کند و فقط یک شق منطقی یا نظری است) و بالاخره، ماهیت مخاطب‌کهنه-گفتمان‌نو (که ناظر بر پدیده یا ماهیتی آشنا برای مخاطب است که برای اولین بار در گفتمان مطرح می‌شود).

در نمونه بالا سعی کردیم ماهیت‌های مورد نظر پرینس (۱۹۸۱) را با گروه‌های اسمی فارسی انطباق دهیم. اما چنین انطباقی میان ماهیت‌ها و انواع گروه‌های اسمی ابدأ مورد نظر وی نبوده است. برای او ساخت گروه‌های اسمی اهمیتی نداشته، بلکه وی ارجاع به ماهیت‌های گفتمانی و قابلیت مبتداسازی گروه‌های اسمی را بر اساس نوع اطلاع دریافتی از آنها مبنای نظر داشته است. اما، آریل (۱۹۸۸، ۱۹۹۰) به ساخت گروه‌های اسمی در گفتمان توجه نشان داده و گزینش گروه‌های اسمی مختلف برای ارجاع به یک ماهیت گفتمانی را با معیار «قابلیت دسترسی»^{۲۱} (به مرجع خود)، قابل توضیح دانسته است. از نظر وی، عوامل مؤثر در این قابلیت عبارتند از دفعات ارجاع به یک ماهیت، فاصله از مرجع، برجستگی^{۲۲} در متن یا بافت، تعداد رقبای مرجع مورد نظر و اطلاعات موجود در گفتمان. آریل (۲۰۰۱) «مورد

انتظار بودگی»^{۲۳} را نیز بعداً به جمع این عوامل افزوده است. بر این اساس، گروه‌های اسمی از نظر قابلیت دسترسی به مرجع خود در سه دسته کلی قرار می‌گیرند که عبارتند از: گروه‌های اسمی با قابلیت دسترسی پایین، گروه‌های اسمی با قابلیت دسترسی متوسط و گروه‌های اسمی با قابلیت دسترسی بالا. گفته می‌شود که از میان گروه‌های اسمی مختلف، اسامی خاص از کمترین قابلیت دسترسی و ضمائر سوم شخص و گروه‌های اسمی تهی از بیشترین قابلیت برخوردارند و ضمائر اول شخص و دوم شخص و اشارات (ساده و پیچیده) قابلیت متوسط در دسترسی به مرجع خود دارند. نمونه‌های زیر را در نظر بگیرید.

۷) الف. قبل از مصرف تهی تکان دهید.

ب. تهی خنک بنوشید.

پ. ظریف، با وزاری خارجه پنج کشور اروپایی دیدار کرد.

ت. وزیر امور خارجه کشورمان، با وزاری خارجه پنج کشور اروپایی دیدار کرد.

ث. ظریف، وزیر امور خارجه کشورمان، با وزاری خارجه پنج کشور اروپایی دیدار کرد

نمونه (الف) به طرز مصرف شربت دارویی اشاره دارد. بنابراین، عبارتی مانند «شیشه را»، «شربت را» یا «محتویات شیشه را» با تهی قابل جایگزینی است. این گروه اسمی تهی به چیزی بلافصل ارجاع می‌دهد که همان شیشه شربت است و از این رو، از بیشترین قابلیت دسترسی به مرجع خود برخوردار است. نمونه (ب) جمله‌ای بر روی بطری نوشابه است. در این مورد، تهی به نوشابه داخل بطری اشاره دارد. تفاوت دو نمونه (پ) و (ت) در کاربرد دو گروه اسمی مختلف در جایگاه نهادی است. عبارت «ظریف»، هنگامی کاربرد می‌یابد که مخاطب در صورت استفاده از گروه‌های اسمی دیگر نظیر «وزیر امور خارجه کشورمان» به مصداق مورد نظر دست نمی‌یابد. کاربرد عبارت اخیر، زمانی اتفاق می‌افتد که مخاطب به سبب قابلیت دسترسی بالاتر آن عبارت، با مصداق مربوطه آشنا باشد. از سوی دیگر، فرض گوینده یا نویسنده به هنگام استفاده از عبارت زیرخط‌دار دوم در (ث) آن است که کمترین دسترسی به مرجع وجود دارد.

اساساً مرز روشنی میان قابلیت‌های دسترسی سه‌گانه آوریل قابل تصور نیست و این سلسله‌مراتب ماهیتی پیوستاری پیدا می‌کند. از سوی دیگر، آوریل (۲۰۰۱: ۳۰) معتقد است که قابلیت دسترسی به مرجع، در ساخت گروه‌های اسمی رمزگذاری شده است؛ و به عبارتی، قابلیت مذکور، به شکلی معنی‌شناختی منتقل می‌شود. البته، آوریل در این ادعا تنها نیست و افراد دیگری مانند گاندل و

همکارانش (۱۹۹۳: ۲۷۴) نیز به نحو دیگری از آن طرفداری کرده‌اند. این ایده با مشکلاتی روبروست که در جای خود مورد بحث قرار خواهیم داد.

گاندل و همکارانش (۱۹۹۳) یک سلسله‌مراتب «مفروض‌بودگی»^{۲۴} به شکل (۸) ترسیم کرده‌اند که بر مبنای فرض گوینده از میزان شناخت مخاطب دربارهٔ مصداق گروه اسمی، درجه‌بندی شده است.

(۸) قابلیت شناسایی نوع^{۲۵} > ارجاعی > قابلیت شناسایی منحصربفرد^{۲۶} > آشنا > فعال شده^{۲۷} > کانونی^{۲۸}

در این سلسله‌مراتب، هر مقوله همهٔ محدودیت‌های حاکم بر مقوله‌های سمت راست خود را داراست. به عبارت دیگر، مفروضات حاکم بر هر مقوله، مستلزم مفروضات حاکم بر همهٔ مقولات دست‌راستی‌اش است. برای نمونه، ماهیتی که به فرض گوینده برای شنونده آشناست، از ویژگی‌های قابلیت شناسایی منحصربفرد، ارجاعی بودن و قابلیت شناسایی نوع نیز برخوردار است. در زیر، مقولات مورد نظر گاندل و همکارانش را در جمله‌هایی از یک متن فارسی مشخص ساخته‌ایم.

۹) من عاشق معماری سنتی ایرانی هستم. ...

الف. ... تصادفاً در یکی از محلات جنوب تهران، یک خانهٔ قدیمی دیدم.

ب. ... این خانهٔ قدیمی، همین طور متروک افتاده است.

پ. ... بعد از کمی پس و جو، صاحبش را پیدا کردم و خواستم خانه را به من بفروشد.

ت. ... گفت که قرار است آن خانه را به سازمان میراث فرهنگی واگذار کند.

ث. ... صرف نظر کردن از این خانه برایم سخت بود.

ج. ... اگر آن را صاحب می‌شدم، ...

در نمونهٔ بالا، عبارات زیرخطدار، مقولات سلسله‌مراتب مفروض‌بودگی را به ترتیب بازنمایی می‌کنند. به این صورت که کم‌ترین شناخت مفروض از ماهیت مورد نظر، در (۹الف) و از طریق یک گروه اسمی نکره نشان داده شده است. در عبارات زیرخطدار بعدی، میزان این شناخت بالاتر می‌رود تا اینکه در (۹ج) ضمیر «آن» به یک ماهیت کانونی اشاره می‌کند.

احتمالاً یک نکتهٔ جالب در سلسله‌مراتب گاندل و همکارانش آن است که امکان ارائهٔ تبیینی از تفاوت بعضی ساخت‌ها به دست می‌دهد. برای مثال، نمونهٔ زیر را در نظر بگیرید:

۱۰) الف. بالاخره، پرویز خانهٔ کلنگی ته کوچهٔشان را خرید.

ب. بالاخره، پرویز آن خانهٔ کلنگی ته کوچهٔشان را خرید.

با توجه به سلسله‌مراتب مفروض‌بودگی، عبارت زیرخط‌دار در (الف) زمانی به کار می‌رود که خانهٔ مورد نظر برای مخاطب به شکلی منحصر‌بفرد قابل شناسایی است، اما آشنا نیست. در (ب) نه تنها خانهٔ مورد نظر گوینده قابل شناسایی منحصر‌بفرد برای شنونده است بلکه آشنا نیز هست.

۲-۱. مسئلهٔ رمزگذاری

گفتمیم که آوریل (۲۰۰۱) به رمزگذاری قابلیت دسترسی، و گاندل و همکارانش (۱۹۹۳) به رمزگذاری شناخت مفروض از ارجاع گروه اسمی معتقدند. در اینجا سعی داریم با استفاده از نمونه‌های فارسی به ارزیابی این ادعا بپردازیم.

در سلسله‌مراتب‌های ترسیم شده از سوی آوریل و نیز گاندل و همکارانش، ضماین سوم شخص دسترسی بالایی به مرجع مورد نظر گوینده دارند و نشانگر ماهیت‌هایی کانونی‌اند. از سوی دیگر، این ضماین ظاهراً فقط شخص و شمار را رمزگذاری می‌کنند. با این حال، از آنجا که فقط در ارتباط با ماهیت‌های کاملاً آشکار کاربرد می‌یابند، می‌توان چنین فرض کرد که آن‌ها در کلیت خود، قابلیت دسترسی بالا و کانونی بودن را رمزگذاری می‌کنند. اکنون سؤال این است که آیا می‌توان چنین عملکردی را در مورد ضماین سوم شخص، مستقلاً و همواره به خود این ضماین نسبت داد؟ نمونه‌های زیر، چنین فرضی را تأیید نمی‌کنند.

(۱) اعضای کمیتهٔ انضباطی فوتبال آلف وظیفه دارند، [بازیکنان فحاش] ب را به شدت تنبیه کنند ...

الف. ... زیرا آن‌ها هدف مستهل اصلی رسیدگی به این گونه ناهنجاریها در فوتبال هستند.

ب. ... زیرا آن‌ها ب با زیرپا گذاشتن اصول اخلاقی، ساحت ورزش را آلوده کرده‌اند.

در نمونهٔ بالا، «اعضای کمیتهٔ انضباطی فوتبال» و «بازیکنان فحاش» به یک اندازه در کانون قرار دارند و ضمیر «آن‌ها» در (الف) و (ب) به کانون‌های مختلفی ارجاع می‌دهد. در واقع، ویژگی‌های نسبت داده شده به مرجع ضمیر است که معلوم می‌کند آن ضمیر به کدام کانون ارجاع می‌دهد. بنابراین، باورها و شناخت مشترک گوینده و شنونده از جهان خارج، در قابلیت دسترسی ضمیر به مرجع یا ماهیت کانون دخیل است. دست‌کم باید پذیرفت که قابلیت دسترسی ضمیر به مرجع خود و شناخت مفروض از ارجاع گروه اسمی، چیزی نیست که در خود ضمیر رمزگذاری

شده باشد؛ بلکه لازم است ملاحظات کاربرشناختی نیز در شناسایی ارجاع گروه اسمی در نظر گرفته شود.

۲-۲. مصداق‌های گفتمانی و مصداق‌های واقعی

گفتیم که مصداق‌های گفتمانی، ماهیت‌هایی در گفتمان‌اند که به وسیله گروه‌های اسمی بازنمایی می‌شوند. با این حال، امکان دارد یک گروه اسمی، به یک مصداق گفتمانی ارتباط نیابد. در چنین وضعیتی، ارجاع به آن گروه اسمی میسر نخواهد شد:

(۱۲) الف. علی [یک برادر]انی دارد. او/انی / برادر او/ برادر علی دانشجویست.

ب. علی [برادر]انی ندارد. *او/انی / برادر او/ برادر علی دانشجویست.

ملاحظه می‌شود که گروه‌های اسمی «او»، «برادر او» و «برادر علی» به شرطی می‌توانند به یک گروه اسمی ارجاع دهند که ماهیتی در گفتمان برای آن گروه اسمی تثبیت شده باشد. این گروه‌های اسمی، از سوی ایوانز (۱۹۷۷، ۱۹۸۰) مرجع‌دارهای «نوع E»^{۲۹} نام گرفته‌اند.

یک گفتمان می‌تواند حاوی ماهیت‌هایی باشد که واقعیتی در جهان خارج ندارند. چنین ماهیت‌هایی معمولاً در بافت‌های قصدی^{۳۰}، نظیر بافت‌های نگرش گزاره‌ای یا در نتیجه سيطرة سورها یا عملگرهای وجهی یا جنس حاصل می‌شوند. از سوی دیگر، برخی گروه‌های اسمی «انفصال از کل»، به ماهیت‌هایی گفتمانی ارتباط می‌یابند که با بیش از یک ماهیت واقعی در جهان خارج انطباق می‌یابند و ابهامی را در مصداق آن گروه‌ها سبب می‌شوند. اجازه دهید از طریق نمونه‌های زیر، انواع ماهیت‌های گفتمانی را از نظر انطباق با ماهیت‌های واقعی نشان دهیم.

(۱۳) الف. مسعود آدم مستبدی است. او هیچگونه حق انتقاد و اعتراضی برای کارمندانش قائل

نیست.

ب. مسعود در نظر دارد یک کارمند جدید استخدام کند و او را مسئول رسیدگی به

حساب‌های شرکت کند.

پ. هر پدری باید به فکر آینده فرزندان باشد. او باید امکانات لازم را برای رشد آنها

فراهم سازد.

ت. همیشه احتمال دارد دزد به ماشینت بزند. او که از حال و روز تو خبر ندارد.

ث. جالب است بدانیم که اکثر حشرات روز را به استراحت می‌گذرانند. آنها هنگام شب

از لانه‌هایشان بیرون می‌آیند و به جستجوی غذا می‌پردازند.

ج. علی و رضا نیز در برگزاری مراسم صبحگاهی امروز مشارکت داشتند. یکی از آن‌ها مقاله‌ای را به مناسبت هفته معلم قرائت کرد. در هر مورد از نمونه‌های بالا، عبارت زیرخطدار دوم، به ماهیتی گفتمانی ارجاع می‌دهد که از نظر انطباق با یک مصداق واقعی از حالات ممکن زیر برخوردار است: الف) انطباق با یک مصداق واقعی واحد، ب) عدم انطباق با مصداق واقعی، پ) انطباق با بیش از یک مصداق واقعی.

۲-۳. مصداق‌های گفتمانی و ماهیت‌های لاجود

اکنون، با تکیه بر بینشی که از مصداق‌های گفتمانی به دست آوردیم، ارجاع به ماهیت‌های لاجود را، بررسی می‌کنیم. یک سؤال اساسی در این موضوع آن است که چگونه به ماهیت‌های لاجود در گفتمان ارجاع داده می‌شود، در حالی که آن ماهیت‌ها وجود خارجی ندارند. بیایید این پرسش را به کمک دو نمونه زیر، به نحوی روشن‌تر بیان کنیم.

۱۴) الف. مطمئنم که در این محله، پارک آبی وجود ندارد. * این پارک آبی از قسمت‌های تفریحی مختلفی تشکیل شده است.

ب. در این محله، یک پارک آبی وجود دارد. این پارک آبی از قسمت‌های تفریحی مختلفی تشکیل شده است.

۱۵) الف. مطمئنم که در این دنیا، سیمرغی وجود ندارد. این مرغ فقط یک افسانه است.

ب. سیمرغ، فقط در شاهنامه فردوسی وجود دارد. این مرغ، در مواقع حساس، به کمک رستم می‌آید.

در نمونه (۱۴) وجود ماهیتی به نام «پارک آبی» نفی شده است. بنابراین، عملکرد یک عملگر نفی در جمله باعث می‌شود که نتوانیم با استفاده از عبارت «این پارک آبی» به ماهیت گفتمانی مربوطه ارجاع دهیم. این در حالی است که مصداقی واقعی به نام پارک آبی در جهان خارج وجود دارد. در نمونه (۱۴) عدم حضور عملگر نفی، ارجاع به ماهیت موسوم به پارک آبی را میسر ساخته است. مسئله هنگامی جالب خواهد شد که نمونه (۱۴) را با نمونه (۱۵) مقایسه کنیم. در (۱۵) الف، از ماهیتی نام برده شده است که اساساً وجود خارجی ندارد و از طرف دیگر، تحت عملکرد عملگر نفی نیز قرار گرفته است. با این حال، همچنان به عنوان یک ماهیت گفتمانی، با استفاده از عبارت «این مرغ» بدان ارجاع داده شده است و متن تولید شده نیز ناهنجاری معنایی یا دستوری از خود نشان نداده است. اکنون سؤال این است: چگونه می‌شود

که عملگر نفی، ارجاع به یک گروه اسمی مانند «پارک آبی» را که ماهیت واقعی قابل تصویری در جهان خارج دارد، ناممکن می‌سازد؛ اما همین عملگر، قابلیت ارجاع به یک گروه اسمی تهی، نظیر «سیمرغ» را از بین نمی‌برد؟ پاسخ این سؤال در مفهومی که از مصداق‌های گفتمانی ترسیم کردیم، نهفته است. در (۱۴الف)، امکان ارجاع به گروه اسمی «پارک آبی» از طریق «این پارک آبی» وجود ندارد، زیرا ماهیتی که برای آن گروه اسمی تثبیت شده باشد، موجود نیست. به عبارت دیگر، ماهیت مذکور وارد گفتمان نشده است. وجود پارک‌های آبی فراوان در جهان نیز کمکی به حل مسئله نمی‌کند. در نمونه‌های (۱۵) وجود یا عدم وجود عملگر نفی، در قابلیت ارجاع به ماهیتی که با اسم خاص لاوجود «سیمرغ» بازنمایی شده، هیچ تأثیری نمی‌گذارد؛ زیرا این ماهیت قبلاً از طریق گفتمانی دیگر تثبیت شده و به گفتمان حاضر راه یافته و به یک مصداق گفتمانی تبدیل شده است.

پاسخی که به سؤال مطرح شده در بالا داده شد، تلویحاً به یک سؤال بنیادین دیگر در مورد اسامی خاص لاوجود نیز پاسخ می‌دهد که خود پایه و اساس نظریه اوصاف راسل را تشکیل می‌دهد: اینکه ما چگونه می‌توانیم از ماهیت‌هایی خیالی صحبت کنیم که وجود خارجی ندارند؟ راسل (۱۹۱۹) هیچگونه موجودیتی برای آن ماهیت‌ها قائل نیست. از سوی دیگر، اکثر طرفداران نظریه ارجاع مستقیم (مانند ون اینواگن، ۱۹۷۷، ۱۹۸۳؛ کریپکی، ۱۹۸۰؛ سالمون، ۱۹۹۸) کمابیش معتقدند که ماهیت‌های خیالی از نوعی موجودیت برخوردارند. اکنون به طور خلاصه در چارچوب مبحث حاضر می‌توان گفت که صحبت کردن از ماهیت‌های خیالی و ارجاع دادن به آن‌ها به این سبب امکان‌پذیر می‌شود که آن‌ها انواعی از مصداق‌های گفتمانی‌اند.

بحث مصداق‌های گفتمانی از این قابلیت برخوردار است که چند مسئله دیگر را نیز به طرز بهتری حل کند. به نمونه‌های زیر توجه کنید.

۱۶) الف. قلّه قاف، بیش از ۴۰۰۰ متر ارتفاع دارد.

ب. ننه‌سرما، بیش از ۴۰۰۰ متر ارتفاع دارد.

پ. X ، بیش از ۴۰۰۰ متر ارتفاع داشتن <

۱۷) الف. رستم، پهلوان است.

ب. گیو، پهلوان است.

پ. ژیتو، پهلوان است.

ت. X ، پهلوان بودن <

اسامی خاص «قله قاف» و «ننه‌سرما»، در چارچوب نظریه ارجاع مستقیم بی‌معنی تلقی می‌شوند؛ زیرا اسامی تهی‌ای هستند که مصداقی در جهان خارج ندارند. اصولاً، در این چارچوب هردو جمله (۱۶الف) و (۱۶ب) از ساخت منطقی (۱۶پ)، و هر سه جمله (۱۷الف)، (۱۷ب)، (۱۷پ) از ساخت منطقی (۱۷ت) برخوردارند. پس، چگونه است که اولاً جمله (۱۶الف) قابل درک می‌نماید و ثانیاً این جمله متفاوت از جمله (۱۶ب) به نظر می‌رسد، طوری که اولی از کذب ممکن و دومی از کذب لازم برخوردار است؟ قائل شدن به وجود مصداق‌های گفتمانی یک پاسخ ساده در اختیار ما می‌گذارد. در چنین شرایطی خواهیم گفت که اسامی «قله قاف» و «ننه‌سرما» به مصداق‌های گفتمانی متفاوتی ارجاع می‌دهند و از این رو، از ارزش‌های صدق متفاوتی در ترکیب با محمول خود برخوردار خواهند شد. آنچه درک یک گزاره یا صدق و کذب آن را رقم می‌زند وجود مصداق واقعی نیست، بلکه وجود و تثبیت مصداق‌های گفتمانی است. این ایده، از سوی چند فیلسوف از جمله رجاناتی (۱۹۹۳) و علامه طباطبائی (۱۳۷۸) نیز به انحاء مختلف بیان شده است. به اعتقاد علامه طباطبائی، صدق و کذب گزاره در مطابقت با مفاهیم انتزاعی و ذهنی است که تعیین می‌شود و وجود خارجی اساساً در گزاره انعکاس نمی‌یابد. بنابراین، وجود و لاجود تفاوتی در درک ما ایجاد نمی‌کنند. از این رو، تعیین ارزش صدق گزاره‌هایی که مشتمل بر یک ماهیت لاجودند، همانند تعیین ارزش صدق گزاره‌های دیگری است که مشتمل بر ماهیت‌هایی واقعی‌اند.

گفتیم که طرفداران نظریه ارجاع مستقیم، در مواجهه با مسئله لاجودها به مشکل برمی‌خورند؛ مگر اینکه بگوییم موجودیت‌های انتزاعی مورد نظر آن‌ها همان مصداق‌های گفتمانی‌اند که این ادعا قابل اثبات نیست. البته، می‌توان چنین استنباط کرد که آن‌ها ناخواسته به سمت مصداق‌های گفتمانی کشیده شده‌اند. به نمونه‌های زیر توجه کنید.

(۱۸) الف. خانم مارپل، پیرزن بسیار باهوشی است.

ب. بر اساس داستان‌های جنایی آگاتا کریستی، خانم مارپل پیرزن بسیار باهوشی

است.

به عقیده سالمون (۱۹۹۸)، از فلاسفه طرفدار نظریه ارجاع مستقیم، هنگامی که ما جمله‌ای نظیر (۱۸الف) را فراگویی می‌کنیم در واقع، چیزی مثل (۱۸ب) را گفته‌ایم. به عقیده وی، اضافه کردن پیشوندی مانند «براساس فلان و بهمان داستان» مانند یک عملگر مقصودی^{۳۱} رفتار می‌کند و باعث می‌شود به جای بسط^{۳۲} - یا مصداق - از قصد جمله صحبت کنیم. در چارچوب نظری مصداق‌های گفتمانی، «خانم مارپل» مصداقی گفتمانی است که در گفتمان مربوط به داستان‌های

جنایی آگاتا کریستی موجودیت یافته و تثبیت شده است. نام بردن از خانم مارپل به طور خودکار گفتمان مربوطه را برای شنونده آگاه فعال می‌سازد و قضاوت‌های او بر مبنای همین گفتمان صورت خواهد گرفت. پس، نیازی نیست که پیشوند «بر اساس داستان‌های جنایی آگاتا کریستی» ذکر شود؛ واقعیات کاربردی زبان هم چنین چیزی را لازم نمی‌شمارد. به بیانی دیگر، خانم مارپل، یک مصداق گفتمانی است؛ همانند بسیاری از افراد واقعی که فقط وصفشان را شنیده‌ایم، یا افرادی که زمانی در قید حیات بوده‌اند.

ملاحظه شد که با قائل شدن به وجود مصداق‌های گفتمانی مستقل از مصداق‌های واقعی، می‌توان زمینه حل چندین مسئله معنی‌شناختی را فراهم کرد. با این حال، یک مسئله لاینحل دیگر همچنان باقی است: اینکه مصداق‌های واقعی و مصداق‌های غیرواقعی یا لاوجود چگونه وارد گفتمان شده و تثبیت می‌شوند. برای نمونه، چگونه فردوسی می‌تواند شخصیتی افسانه‌ای مانند «رستم» را به گفتمان شاهنامه وارد کرده و آن را تثبیت کند تا از این رهگذر دیگران نیز بتوانند گاه و بیگاه از ماهیتی به نام «رستم» صحبت کنند و به آن ماهیت ارجاع دهند؟ به طور خلاصه، لاوجودها چگونه خلق می‌شوند؟ می‌دانیم که در اینجا عواملی مانند شناخت حسی یا حضور مصداق واقعی در موقعیت گفتگو نمی‌توانند باعث معرفی مصداق به گفتمان شوند.

از دیدگاه نگارنده، دست کم یک پاسخ مقبول به سؤال فوق، در قالب «نظریه مجموعه‌ها»^{۳۳} امکان طرح می‌یابد. اجازه دهید ابتدا نمونه‌هایی از مجموعه‌ها را در نظر بگیریم.

۱۹ الف. { ...، سقف، ستون، در، پنجره، دیوار } = مجموعه اجزای تشکیل‌دهنده ساختمان
ب. { شنبه، یکشنبه، دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه } = مجموعه روزهای

هفته

پ. { ...، ابن‌سینا، فارابی، ملاصدرا، خواجه نصیرالدین طوسی } = مجموعه فلاسفه ایرانی

ت. { رضا، میلاد، کامبیز، مریم، حسن، آناهیتا } = مجموعه نوه‌های حاج نصرت

ث. { x یک ایرانی است که به سفر حج رفته است } $A = \{ \mid x$

همه اعضای مجموعه‌های بالا مصداقی در جهان خارج دارند یا داشته‌اند، اما لزومی ندارد که خود مجموعه‌ها به صورت ماهیتی متشکل در جهان خارج، از مصداق برخوردار باشند. بدین ترتیب مجموعه‌هایی مانند مجموعه‌های (الف) و (ب) داریم که خود و اعضایشان نمود خارجی دارند. مجموعه‌هایی مانند مجموعه‌های (پ)، (ت) و (ث) نیز داریم که اعضایشان نمود خارجی دارند، اما خودشان مصداقی متشکل ندارند. در نوع اخیر، ممکن است تعداد اعضا به قدری زیاد

باشد که شناسایی و برشمردن آنها غیرممکن شود به طوری که برای نشان دادن چنین مجموعه‌هایی از روش به کار رفته در (۱۹ث) استفاده می‌شود. مجموعه A در (۱۹ث) از این دست مجموعه‌هاست که به این صورت خوانده می‌شود: مجموعه A مساوی است با تمامی λ ها به گونه‌ای که λ یک ایرانی است که به سفر حج رفته است. با وجود این، مجموعه A را درک می‌کنیم زیرا ویژگیها و صفات مشترک اعضای آن را می‌دانیم. البته، این بدان معنی نیست که داشتن ویژگی مشترک میان اعضای مجموعه لازم است (صفوی، ۱۳۸۰: ۱۸). ما می‌توانیم مجموعه‌هایی تعریف کنیم که اعضای آنها هیچ ویژگی مشترکی نداشته باشند؛ اما این موضوع هیچ تأثیری در نفی یا اثبات آنچه خواهیم گفت، ندارد.

اکنون سؤال این است که آیا مجموعه‌ای به نام «مجموعه ایرانیانی که به سفر حج رفته‌اند» وجود خارجی دارد؟ آیا می‌توان همه ایرانیانی را که به سفر حج رفته‌اند یک جا جمع کرد و مجموعه متشکل از آنها را به کسی نشان داد؟ مسلماً پاسخ منفی است. با این حال، نه تنها این مجموعه وجود دارد بلکه جزو آن دسته از مجموعه‌هایی است که دامنه گسترش اعضایشان باز است. ماهیت‌های لاوجود جزو آن دسته از مجموعه‌ها هستند که اعضایشان نمود خارجی دارند، اما خودشان مصداقی متشکل ندارند. در واقع، این ماهیت‌ها از ویژگی‌هایی تشکیل یافته‌اند که تماماً در این عالم موجودیت دارند، اما به شکلی متشکل و منسجم در کنار هم قرار نگرفته‌اند. با این اوصاف، «رستم» مجموعه‌ای از ویژگی‌ها به صورت (۲۰) است که به شکلی پراکنده وجود دارند.

(۲۰) { ...، مردی که نامش رستم است، رویین تن، پرزور، تنومند، فرزند زال، پهلوان } =

رستم

وقتی که به شخصی به نام رستم ارجاع می‌دهیم، در واقع به همه این ویژگی‌ها در آن واحد ارجاع می‌دهیم. رستم شبیه همه افرادی است که روزگاری وجود داشته‌اند و نسل امروز هیچ تماس حسی با آنها نداشته است. از این نظر، خود فردوسی به عنوان خالق رستم، هیچ تفاوتی با رستم ندارد؛ زیرا هیچکدام از آنها حضور فیزیکی در این عالم ندارند و تنها از طریق ارجاع به مجموعه اوصاف آنهاست که به آنها ارجاع می‌دهیم. این همان توانمندی انسان در «خلاقیت» است که ایجاد چیزی را از چیزی یا چیزهایی دیگر با استفاده از ترکیب، تجزیه، تعدیل، تغییر یا فرایندی دیگر ممکن می‌سازد. انسان نمی‌تواند چیزی بدیع را که ماده خامی در عالم آفرینش نداشته، ایجاد کند. انجام چنین کاری فقط از عهده خداوند برمی‌آید که «فاطر» آسمان‌ها و زمین است؛ اوست که به هرچیز بگوید «موجود باش» (بدون

نیاز به اسباب دیگر) موجود می‌شود (سوره انعام، آیات ۱۴ و ۷۳؛ سوره یس، آیه ۸۲). پس، دانشی که از لاجودها به دست می‌آوریم، دانش مربوط به مجموعه ویژگی‌های آنهاست، چه آن را - همانند راسل - دانش حاصل از اوصاف بنامیم و چه انتزاع یا هر چیز دیگر. بدین ترتیب، لاجودها به عنوان مصداق‌هایی گفتمانی موجودیت پیدا کرده و تثبیت می‌شوند، و در نتیجه قابلیت ارجاعی نیز پیدا می‌کنند.

طی مطالبی که تا اینجا از نظر خواننده گذشت، تغییر ارزش صدق جمله‌هایی نظیر (۱۶) و (۱۷) را که از محمول یکسان و موضوع لاجود متفاوت برخوردار بودند، با تکیه بر مفهوم مورد نظر خود از «مصداق‌های گفتمانی» توضیح دادیم. همین استدلال را می‌توان در توضیح تغییر ارزش صدق جمله‌های نگرش گزاره‌ای در اثر جایگزینی اسامی خاص هم‌مرجع نیز به کار گرفت. برای مثال، درست است که عبارات «اویسینا» و «ابوعلی سینا» در جمله‌های (۴ الف) و (۴ ب) به مصداق واحدی در جهان خارج ارجاع می‌دهند؛ با این حال، مصداق‌های گفتمانی متفاوتی را در متن پدید می‌آورند. ممکن است جونز، به عنوان دارنده نگرش مذکور، با مصداق گفتمانی مربوط به اویسینا آشنا باشد، اما شناختی از مصداق گفتمانی مربوط به ابوعلی سینا نداشته باشد. در نتیجه، اساساً نمی‌تواند به مصداق گفتمانی ناموجود یا تثبیت نشده در گفتمان مورد نظرش ارجاع دهد و از آن مصداق سخن بگوید.

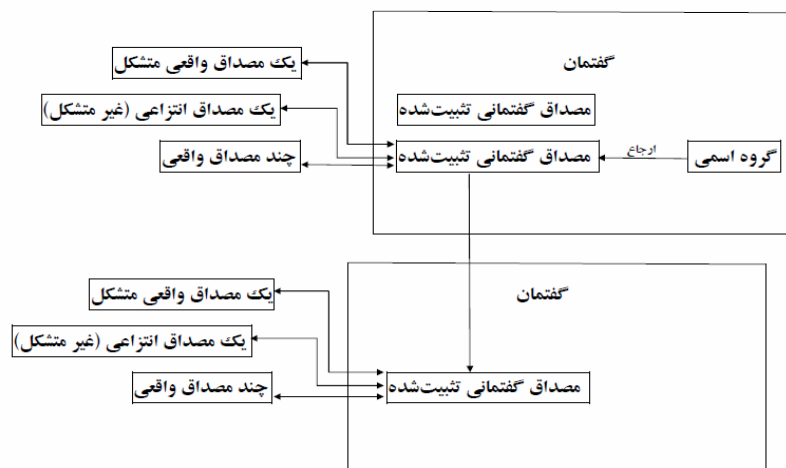
۳. نتیجه‌گیری

قائل شدن به وجود چیزی به نام «مصداق گفتمانی»، بسیاری از مسائل در ارجاع گروه‌های اسمی را که در فلسفه زبان مطرح‌اند، حل می‌کند. تغییر ارزش صدق جمله به هنگام جایگزینی اسامی خاص هم‌مرجع در جمله‌های نگرش گزاره‌ای و نیز در جمله‌های این‌همانی، از جمله این مسائل هستند. شاید درست‌تر آن باشد که بگوییم در چنین نگرشی، اساساً بسیاری از مسائل معنی‌شناسی فلسفی منحل می‌شوند. درک گروه‌های اسمی تهی، تمایز ارجاع و اسناد گروه‌های اسمی، معرفگی و نکره‌گی، تحلیل اسامی جمع، گروه‌های اسمی سوردار، قابلیت ارجاع به یک گروه اسمی در یک موقعیت و عدم این قابلیت در موقعیتی دیگر از زمره این مسائل‌اند که در این مقاله مجال بحث نیافتند. به زعم نگارنده، قائل شدن به وجود مصداق‌های گفتمانی به هیچ وجه به معنی دور شدن از چارچوب فکری فلسفه زبان در مواجهه با موضوع ارجاع و نیز به معنی کم‌اهمیت شدن مصداق‌های جهان خارج در شکل‌گیری روابط ارجاعی نیست. اساس ارجاع عبارت از اشیاء، پدیده‌ها و روابط موجود در جهان خارج است. نکته در این

است که آن اشیاء و روابط به هنگام کاربرد زبان به نحوی نمادین‌سازی شده و به طرزى منتزع از جهان خارج، مرجع عبارات زبان واقع می‌شوند.

اکنون به نظر می‌رسد با تکیه بر مفهوم ترسی شده از «مصداق‌های گفتمانی» بتوان الگویی کلی به دست داد که عملکرد ارجاعی تمام گروه‌های اسمی را به طور مطلوب پوشش دهد. چنین طرحی، صرف نظر از جزئیات آن، به شکل قابل ارائه است. در این شکل، منظور از مصداق واقعی متشکل، مصداق‌های معمول مانند اشخاص و اشیاء پیرامون ما هستند. مصداق‌های انتزاعی، عبارتند از افراد و اشیائی که به صورت ملموس قابل مشاهده نیستند، اما مجموعه اجزای تشکیل دهنده آن‌ها به نحوی که در بخش ۲-۳ توضیح داده شد، موجودند. این ماهیت‌ها، سنتاً لاوجود خوانده شده‌اند. «چند مصداق واقعی»، به آن مصداق‌هایی که پیش از یکی تلقی می‌شوند، اشاره دارد. برای نمونه، دو فرد به نام‌های علی و حسن چند مصداق واقعی‌اند. حالا اگر با عبارت «یکی از آن‌ها» به آن مصداق ارجاع دهیم، مصداق گفتمانی شکل داده‌ایم که معلوم نیست تعبیر آن در جهان خارج «علی» است یا «حسن». همه عبارات سوردار، به نحوی به چنین مصداق‌های گفتمانی‌ای ارجاع می‌دهند.

بر اساس الگوی ۱، هر گروه اسمی می‌تواند بر یک مصداق گفتمانی ارجاع دهد که از طریق سازوکارهای معینی به گفتمان وارد شده و در آن تثبیت شده است. رابطه این مصداق گفتمانی با مصداق‌های جهان خارج دوطرفه است و به همین خاطر، از پیکان‌های دوطرفه برای اشاره به این رابطه استفاده شده است. از یک سو، یک مصداق گفتمانی به سبب ارتباط آن با مصداق واقعی یا انتزاعی در جهان خارج قابل درک است؛ از سوی دیگر، ورود و تثبیت شدن مصداق مورد نظر در گفتمان، آن را قابل ارجاع می‌سازد. از طرف دیگر، امکان دارد هر مصداق گفتمانی از طریق ارجاع به مصداق گفتمانی دیگری در یک گفتمان دیگر قابلیت ارجاع پیدا کند. اساساً و قاعدتاً، خود آن مصداق گفتمانی اولیه نیز باید همان سازوکارهای شکل‌گیری و تثبیت مصداق گفتمانی را پشت سر گذاشته باشد.



شکل ۱: الگوی کلی ارجاع گروه‌های اسمی

یک پرسش اساسی در مورد این الگوی ارجاعی آن است که: درک اولیه یک گروه اسمی قبل از شکل‌گیری و تثبیت مصداق گفتمانی مرتبط چگونه انجام می‌گیرد؟ دیگر آن که چگونه یک گروه اسمی ضمیری می‌تواند فقط به یک مصداق گفتمانی از میان مصداق‌های گفتمانی تثبیت شده و فعال در گفتمان ارجاع دهد؟ به نظر می‌رسد اولاً، درک اولیه یک گروه اسمی به واسطه وجود یک گفتمان کلی و جهانی انجام می‌پذیرد که منبعت از دانش و معرفت ما نسبت به جهان است. ثانیاً، ارجاع به یک مصداق گفتمانی خاص از میان مصداق‌های متعدد نیز از طریق همان گفتمان جهانی میسر می‌شود. قبلاً اشاره کردیم که باورها و شناخت مشترک گوینده و شنونده از جهان خارج در این امر دخیل‌اند. در واقع، باورها و شناخت ما بخشی از آن گفتمان جهانی را تشکیل می‌دهد.

آنچه در این مختصر گفتیم، طرحی کلی از عملکرد ارجاع بود که حول محور مصداق‌های گفتمانی شکل گرفت. باید گفت که ارجاع پدیده‌ای پویا و چند سطحی است که حاصل تعامل زبان و جهان است. ارجاع، نه تنها در میان سطوح زبان، بلکه میان زبان و جهان نیز جریان دارد. یکی از نتایج این تعامل و پویایی، اقتصاد زبانی است؛ که طی آن قادر می‌شویم یک عبارت زبانی واحد را برای ارجاع به مصداق‌های کمابیش متفاوتی در موقعیت‌های ارتباطی مختلف به کار گیریم.

پی‌نوشت‌ها

1. direct reference theory
2. non-existent
3. possible world
4. negative existential
5. co-referent
6. substitutivity
7. propositional attitude sentences
8. sense
9. definite description
10. Avicenna
11. positive thesis
12. negative thesis
13. discourse referent
14. brand-new
15. unused
16. inferable
17. evoked
18. brand-new anchored
19. containing inferable
20. partitive
21. accessibility
22. salience
23. expectedness
24. givenness
25. type identifiability
26. unique identifiability
27. activated
28. in focus
29. E-type
30. intensional contexts
31. intensional operator
32. extension

33. set theory

منابع

قرآن مجید. انعام، آیات ۱۴ و ۷۳؛ یس، آیه ۸۲.
 صفوی، کورش. (۱۳۸۰). *منطق در زبان‌شناسی*. تهران: انتشارات سوره مهر.
 طباطبائی، محمد حسین. (۱۳۷۸). *نهایة الحکمة. جلد ۱. تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی*. قم:
 انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

- Abbott, B. (2010). *Reference*, Oxford & New York: Oxford University Press.
- Ariel, M. (1988). "Referring and accessibility", *Journal of Linguistics* 24: 65-87.
- Ariel, M. (1990). *Accessing noun-phrase Antecedents*, London: Routledge.
- Ariel, M. (2001). "Accessibility theory: An overview", In T. Sanders, J. Schilperoord, and W. Spooren (eds), *Text Representation: Linguistic and psycholinguistic aspects*. Amsterdam: John Benjamins, 29-87.
- Davidson, D. (1969/1984). "On saying that", In D. Davidson and J. Hintikka (eds), *Words and Objections: Essays on the Work of W. V. Quine*. Dordrecht: Reidel, 158-74. Reprinted in D. Davidson (1984). *Inquiries into Truth and Interpretation*. Oxford: Clarendon Press.
- Evans, G. (1977). "Pronouns, Quantifiers and Relative Clauses", *Canadian Journal of Philosophy* 7: 467-536.
- Evans, G. (1980). "Pronouns", *Linguistic Inquiry* 11:337-62.
- Farkhondeh, P. (1996). "A description of Persian Deixis", MA thesis. Tehran: Allameh Tabatabaei University.
- Frege, G. (1892b). "On sense and reference", In P. Geach and M. Black (1980). (eds). *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege*. Oxford: Blackwell, 56-78.

- Gundel, J. K., N. Hedberg, and R. Zacharsky (1993), "Cognitive status and the form of referring expressions in discourse", *Language* 69: 274-307.
- Kaplan, D. (1977). "Demonstratives: An essay on the semantics, logic, metaphysics, and epistemology of demonstratives and other indexicals", In J. Almong, J. Perry, and H. Wettstein (eds) (1989). *Themes from Kaplan*. Oxford: Oxford University Press, 481-563.
- Karttunen, L. (1976). "Discourse referents", In J. D. McCawley (ed.), *Syntax and Semantics, Volume 7: Notes from the Linguistic Underground*. New York: Academic Press, 36-85.
- Kripke, S. (1972/1980). "Naming and Necessity", In D. Davidson and G. Harman (eds), *Semantics of Natural Language*. Dordrecht: Reidel, 253-355.
- Lycan, W. G. (2008). *Philosophy of Language: a Contemporary Introduction*, New York and London: Routledge.
- Prince, E. F. (1981). "Toward a taxonomy of given-new information", In P. Cole (ed), *Radical Pragmatics*. New York: Academic Press, 223-55.
- Prince, E. F. (1992). "Subjects, definiteness, and information status", In W. C. Mann and S. A. Thomson (eds), *Discourse Description: Diverse Linguistic Analysis of a Fund-raising Text*. Philadelphia, PA: John Benjamins, 295-326.
- Quine, W. V. (1956). Quantifiers and Propositional attitudes, *Journal of Philosophy* 53: 177- 87.
- Recanati, F. (1993). *Direct Reference: From Language to Thought*, Oxford: Blackwell.
- Russell, B. (1919). "Descriptions", In *Introduction to Mathematical Philosophy*. London: Allen and Unwin, 167-80.
- Salmon, N. (1998). "Nonexistence". *Noûs* 32: 102-85.
- Van Inwagen, P. (1977). "Creatures of Fiction", *American Philosophical Quarterly* 14: 299-308.

Van Inwagen, P. (1983). "Fiction and Metaphysics", *Philosophy and Literature* 7: 67-77.